

مراسم بزرگداشت بانو فروغ تاجبخش، مادر لطفی  
در انجمن حمایت از مادران خاوران، استکهلم

ناصر رحیم‌خانی

تو را چه سود  
فخر به فلک برفروختن  
هنگامی که  
هر غبارِ راهِ لعنت شده، نفرینت می‌کند  
تو را چه سود از باغ و درخت  
که با یاس‌ها  
به داس سخن گفته‌ای.  
آنجا که قدم بر نهاده باشی  
گیاه  
از رُستن تن می‌زند  
چرا که تو  
تقوای خاک و آب را  
هرگز  
باور نداشتی.  
باش تا نفرینِ دوزخ از تو چه سازد،  
که مادرانِ سیاه پوش  
- داغدارانِ زیباترین فرزندانِ آفتاب و باد -  
هنوز از سجاده‌ها  
سر برنگرفته‌اند.

در این سروده‌ی شاملو، حسِ فردی و عاطفی مادران در تصویری نمادین برکشیده می‌شود به امری عمومی در سپهر سیاسی.

و مادران خاوران عاطفه‌ی فردی و تجربه‌ی شخصی را با همدلی و همراهی فرابردند به رنجی مشترک، به نمادی از دادخواهی اجتماعی. اگر به گفته‌ی هانا آرنه سیاست یعنی گفتگو در سپهر عمومی، - و بگوئیم از نبود فضای عمومی و سپهر سیاسی در ایران - مادران خاوران اما امر پنهانِ کشتارِ زندانیانِ سیاسی را از پستوی ترسِ نُهان، برون کشیدند و برکشیدند چون امری اجتماعی پیش روی همگان.

مادران خاوران از آن کشتارِ دهشت‌بار گفتند و نوشتند، در همه‌ی آن سال‌های سرکوب و سکوت، در آن فضای غبارآلود و روان‌کوب پس از جنگ هشت ساله، سیاست تعدیل اقتصادی و همزمان گسترش حذف و سرکوب، از

میان برداشتن روشنفکران و اهل قلم، ترور کوشندگان سیاسی داخل و خارج، سانسور و خودسانسوری تحمیلی، فاصله‌ها، فاصله‌ها، در خود فرورفتن‌ها، دم فروبستن‌ها.

در ایران گوئی تنها علی اشرف درویشیان بود و داستان‌ها و تمثیل‌هایش از کشتار زندانیان و در خارج نسیم خاکسار.

سکوت و پرده‌پوشی آگاهانه و فرصت‌طلبانه‌ی اصلاح‌طلبان.

و نگذریم. نگذریم از کلی‌مسئله‌ی کس و کسانی از آنان در توجیه آن کشتار.

مدافعان دیرآمده‌ی حقوق بشر، زمانی از زندان و زندانی و شکنجه‌گفتند که خود گرفتار آمدند در بند دام‌های پیشین خودتنبیده.

در روزگاران و شوگاران این چنین شوریده، مادران خاوران ایستادند، شهادت کردند، شهادت دادند، دادخواهی فردی را فرابردند به دادخواهی اجتماعی.

بانو فروغ تاجبخش - بگوئیم بانوی خاوران - مادر لطفی، در محفل بزرگ دادخواهان خاوران نقشی زد و ردی گذاشت ماندگار.

و با وام‌گیری از قلم ناصر مهاجر، بگوئیم و بنویسم که: «مادر لطفی زن فوق‌العاده‌ای بود. عاشق بود. شجاع بود. پیگیر بود. صاحب فکر بود و فکر را به عمل می‌گذاشت بی‌واهمه. شخصیتی بود با توان راهبری».

بدین گونه با پیگیری، شهادت و ایستادگی مادران خاوران، پرونده‌ی جنایت کشتار زندانیان سیاسی، گشوده شد، گشوده ماند، پرونده‌ی کشتار چند هزار زندانی سیاسی، به دستور مستقیم رهبر جمهوری اسلامی، کشتاری برنامه‌ریزی شده و سازمان داده شده، سال ۱۳۶۷ خورشیدی.

و دادخواهی مادران خاوران، ادعایمانه‌ایست هم فردی و هم اجتماعی در برابر این کشتار فرمان داده شده و سازمان داده شده.

دادخواهی فردی و اجتماعی یعنی خواست دادرسی و محاکمه‌ی قضائی دستور دهنده و اجراکنندگان کشتار. در دولت حقوقی مدرن و نزد دستگاه قضائی مستقل، بازماندگان همچون شاکیان خصوصی از حق دادخواهی برخوردارند.

فراتر از دادخواهی فردی، در دادخواهی اجتماعی نظام دموکراتیک، دادستان دستگاه قضائی، در نقش مدافع حقوق عمومی، خواهان رسیدگی و دادرسی می‌شود.

در فرض گذشت زمان و فرض نبودن حتی یک شاکی خصوصی، دادستان دادگستری مستقل نظام دموکراتیک، خواهان دادرسی و محاکمه‌ی دستور دهنده و اجراکنندگان جنایت می‌شود.

می‌توان با در نظر داشت متن و مفهوم دادخواهی فردی و دادخواهی اجتماعی، نگاهی انداخت به گزاره‌ی «می‌بخشم و فراموش نمی‌کنم» و گزاره‌ی «نه می‌بخشم و نه فراموش می‌کنم».

«بخشیدن» یا «نبخشیدن» چیزی یا امری پیوند دارد با «حق»، «حق» داشتن بر «چیزی» یا «امری» تا بتوان از آن «حق»، گذشت کرد یا گذشت نکرد.

از منظر حقوق مدرن در نظام‌های دموکراتیک - و نه از منظر شرع و در نظام اسلامی - در روند دادرسی پرونده جنائی در دادگاه مستقل، بررسی حق «فردی» و - فراتر - حق «اجتماعی» در میان است.

در این گونه دادرسی، شاکی خصوصی هم تقاضای دادرسی دارد و هم «حق» دریافت خسارت.

دادستان - مدعی‌العموم - مدافع جامعه و حق «اجتماعی» هم هست.

«حق خون» و «قصاص» و «دیه»، امر سنتِ قبیله‌ای است و در حد «محکمه‌ی حاکم شرع».

در متن همین سنتِ قبیله‌ای، باز بخوانیم گفته‌های مادر سهرابِ اعرابی را در گفتگو با سایت کلمه. سهراب اعرابی جانباخته‌ی جنبش سبز:

سایت کلمه می‌نویسد: «این مادر صلح در گفتگو با کلمه بار دیگر تأکید می‌کند: من هنوز بر قولی که داده بودم پایبند هستم که اگر زندانیان سیاسی و خانم رهنورد و آقایان موسوی و کروبی آزاد شوند، از خون فرزندم سهراب خواهم گذشت. چون به این اصل معتقدم که خون سهراب باعث آزادی دیگر عزیزانم شود.» (سایت کلمه، شنبه ۵ اسفند ۱۳۹۱ خورشیدی)

گذشتن از «خون» سهراب به هرانگیزه و هدف، تنها و تنها در متن «شرع» و «قصاص» و «دیه» معنا دارد و نه در چارچوب حقوقِ مدرن.

و نگاهی به گفته‌های پدر محسن روح‌الامینی، دیگر جانباخته‌ی جنبش سبز:

دکتر عبدالحسین روح‌الامینی، استاد دانشگاه، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، از نزدیکان و هواداران رژیم، در دیدار با خامنه‌ای، درباره‌ی کشته شدن پسرش محسن روح‌الامینی و «خون خواهی» او، می‌گوید: «بعضی‌ها فکر می‌کنند ما که از نظام دفاع می‌کنیم، از حق‌مان هم می‌گذریم. خون خواهی در رابطه با عزیز از دست رفته - محسن ما - به عهده‌ی نظام است. جوانی بوده که نظام در خون خواهی او مقدم است. وقتی آیه شریفه می‌فرماید «و لکم فی القصاص حیات»، آن فرد را نمی‌خواهد برگرداند، این حیات جامعه است و تضمین این حیات است» (سایت الف، دوشنبه ۹ شهریور ۱۳۸۸ خورشیدی).

پدر محسن روح‌الامینی، مومن خواهان «قصاص» او نیز همچون مادر سهراب اعرابی، خود را «صاحب خون» می‌داند، خواست او برای «قصاص» همچون «گذشت» مادر سهراب اعرابی، خواسته‌ای است در متن سنتِ قبیله‌ای «فصل خون».

هفتاد (۷۰) سال پیش، پیمان «فصل خون»:

هفتاد سال پیش، در شمال خوزستان، در این سوی رود کرخه - در همین ناحیه‌ی اندیمشک و شوش و هفت تپه -، «ایل لُر» سگوند رحیم‌خانی و «عشیره‌ی عرب» چنانه - کِنانه - ی شیخ محمد سخاطی - در آن سوی رود کرخه - نزدیک مرز ایران و عراق، پیمانی بستند برای «فصل خون». چهار هزار تومان «حق خون» کشته‌ی این «ایل» یا آن «عشیره» برای «صاحب خون» این یا آن کشته.

دور زدن نیمه پنهان نیمه آشکار دستگاه قضائی ایران پس از مشروطه.

چهل و دو (۴۲) سال پیش، جنایت بزرگ. یک (۱) سال پیش، مجازات بزرگ:

«دادگاه بوئنوس آیرس - آرژانتین - ۴۸ تن از نظامیان سابق آرژانتین را به اتهام نقض حقوق بشر به زندان‌های طولانی مدت محکوم کرد. از این ۴۸ نفر ۲۹ نفر به حبس ابد و ۱۹ نفر دیگر به ۸ تا ۱۵ سال زندان محکوم شدند. این نظامیان در دوره‌ی دیکتاتوری نظامی از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ میلادی ۷۸۹ نفر را ربوده، شکنجه کرده و شماری از آنان را کشته بودند» (سایت صدای مردم، صلح، آزادی، عدالت اجتماعی. ۱۹ آذر ۱۳۹۶ خورشیدی).

حق فردی، حق اجتماعی:

دادگاه بوئنوس آیرس، افسر نیروی دریائی آلفردو آستیز را به اتهام ربودن و کشتنِ داگمار هاگلین، دختر ۱۷ ساله‌ی سوئدی در سال ۱۹۷۷ میلادی به حبس ابد محکوم کرد.

پدر داگمار هاگلین در زمانِ محاکمه‌ی آلفردو آستیز دیگر زنده نبود، شاکی خصوصی نبود اما دادگاه آلفردو آستیز را محکوم کرد به حبس ابد.

«حق» فردی پدر داگمار هاگلین، دریافت خسارت بود. امری حقوقی به جبران خسارت مادی و روحی وارد آمده بر فرد. و خسارت را نه محکوم یا خانواده‌ی محکوم که دولت پرداخت می‌کند و از خزانه‌ی عمومی.

پدر ۹۰ ساله‌ی داگمار هاگلین، پیش از مرگ از «حق فردی» خود گذشته بود، از حق دریافت خسارت، اما از دادخواهی و محاکمه‌ی جنایتکار، هرگز.

می‌بینیم از منظرِ «حق فردی»، هر فردی حق دارد «چیزی» یا «امری» را ببخشد یا نبخشد، فراموش کند یا فراموش نکند، امری بسته‌ی اخلاقِ فرد، تجربه و درونیاتِ او.

اما جامعه، قاعده‌ها و قانون‌های خود را دارد. جامعه و ارگان‌های گرداننده‌ی جامعه، «جنایت» را نه می‌بخشد و نه فراموش می‌کنند. «جنایت» را برابر دیدگانِ مردمانِ عریان می‌کنند. نه برای انتقام. برای برهنه کردن زشتی و پلیدی «جنایت»، برای درس‌آموزی از تاریخ، پیشگیری از تکرار.

و دادخواهی اجتماعی یعنی پیگردِ «جنایت» در دادگاهِ مستقلِ نظامِ دموکراتیک، و هم از این روست آغاز دادرسی و طرح کیفرخواستِ «مدعی العموم» در دفاع از جامعه.

در فرهنگِ اصطلاحاتِ حقوقی و قضائی ایرانِ دورانِ مشروطه، عنوانِ «مدعی العموم» ترجمه‌ی دقیقِ سِمَتِ «پرو کورور ژنرال» فرانسه بود: دادستان کل.

در نظامِ دموکراتیک - در نبود فرضی هیچ شاکی خصوصی -، مدعی العموم، دادستان کل، به دفاع از دادخواهی اجتماعی برمی‌خیزد.

این است بازتابِ آینده‌ی آن نقشِ ماندگارِ بانو فروغ تاجبخش، مادر انوشیروان لطفی، همبندِ شکنجه شده در زندان قصرِ شاه، اعدامی بارگاهِ شیخ.

این است چشم‌اندازِ آن تلاشِ بزرگ و جانکاه اما بیاد ماندنیِ مادرانِ خاوران.

مادرانِ خاوران، سر از سجاده‌ها برگرفته‌اند.

یکشنبه ۲۴ فوریه ۲۰۱۹ میلادی / ۵ اسفند ۱۳۹۷ خورشیدی